

### متن پرسش

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام و عرض ادب و احترام. خداوند منان رو شاکرم بسیار زیاد که در سیر دادن بندگان حقیر و روسیاهی چون ما بواسطه کلام شما دریچه ای جدید را به سوی ما گشود که بعد از شنیدن معارف الهی و لذت شنیداری که حاصل می‌شد ما را سوق داد به سوی چشیدن لذت بیکرانه حضور در محضر حضرت محبوب ازلی که جنسش به قول استاد چشیدنی است الحمدلله. استاد گرامی شاید باور نفرمایید اما ما و گروهی از دوستان نزدیک به چهارسال است هفتگی و مستمر، حضوری و غیر حضوری در فضای مجازی، کتاب خویشتن پنهان و برهان صدیقین و حرکت جوهری و بصیرت حضرت زهرا سلام الله علیها را شروع کرده ایم و مباحثه وار پیش می‌رویم و البته در کنارش صوتها و مقالات و کتابهای دیگر را مخصوصا مناسبتی هم به جد مرور می‌کنیم اما همین چهار کتابی که عرض کردم با مباحثه و تکرار و تمرین در مصادیق، دریچه ای جدید را که بالخصوص، نقطه عطف آن ماه های مبارک رمضان است، به رویمان گشوده که خود را با هویتی جدید در این تاریخ می‌یابیم هویتی که قرار است نقشهایی بر اساس مقتضیات این زمانه برای ما بگشاید و خداوند رحمان انگار مشغول پرورش بندگان است برای حضوری همگانی و البته مخصوص به کرامت کریمانه خویش. این حرفها را من باب روایتی از امام صادق علیه السلام عرض کردم امام صادق علیه السلام در ذیل آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» فرمودند: «حدث بما اعطاك الله و فضلك و رزقك و احسن اليك و هداك» «۳» آنچه از عطاها، برتریها، رزقها، احسانها و هدایت‌های اوست بازگو کن. «الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي ان هدانا الله» کاری جز دعای خیر برای استاد گرامی از دست این شاگردان حقیر بر نمیاید پس فراوان دعاگو هستیم ان شاءالله تحت عنایات خاصه حضرت ولیعصر (عج) مؤید و موفق باشید. اما استاد بزرگوار مساله ای است که مدت‌ها درگیرم کرده بود و الان به وضوح خودنمایی می‌کند و مانند مانعی جلوی راهم را می‌گیرد اینکه در درونم پر از آرامش است به حول و قوه الهی با جلوه‌گری‌هایی که از جنس ظهور حضرت حق است در اتفاقات ریز و درشت با حضرت حق مدت‌ها به گفتگو هستم و می‌بینم او را که جلوه‌نمایی می‌کند و دایم اظهار لطف کریمانه، نگاهش را حرفش را محبتش را و... را می‌بینم و قابل وصف نیست. گاهی که حتی عشق‌بازی می‌کنم و به شوق این عشق زندگی را ادامه می‌دهم. «حتى القاك و قد وفيت بعهدك و ميثاقتك فتغشيني رحمتك» اما در بیرونم ابا دارم از بروز دادن، می‌ترسم بگم و از دست بدهم. می‌ترسم بگم و باور کنم منم هستم و گاهی هم که زبان به گفتن می‌گشایم واضحا می‌بینم که زبانم چیزی دیگر می‌گوید انگار می‌ترسد و به جای دیگری می‌زند و با دیگران هم گفتار می‌شود البته در جمع خوبان و هم مباحثه ایها گاهی همان که می‌چشم بر

زبان می آید و در جمعی خوش فی شغل فاکهون می شویم اما به وضوح تازگی در اذیتیم از زبانی که با درونم سازگاری ندارد. شغلم که مدیریت امور فرهنگی است می طلبد که سخنور خوبی باشم که قبلا هم بودم و می توانم بگویم حراف خوبی بودم اما دیگر سخنانم با درونم نمی خواند و زبانم الکن دارد می شود. به وضوح می چشم که «یفقهو قولی» ام به مشکل خورده تا حدی که دیگران هم متوجه تلونم شده اند وقتی خودم هستم در کمال آرامش و طمانینه به الطاف حضرت حق و وقتی با دیگران هستم انگار پوسته قبلی ام در حال ترک برداشتن و این صدای شکستن دایم بلند تر می شود و انگار نفسم می خواهد با پوششی موقت این پوسته در حال ترک را از دیده مخفی کند. به زبان ساده بگویم آن حالتی که در کنار دیگران دارم حس واقعی ام نیست و انگار در حال نقش بازی کردنم که کسی نداند اندرونم چیست و این دوگانگی کم کم دارد مشکل ساز می شود مخصوصا در کار. سوال اول: به شدت از «یحسبون انهم یحسنون صنعا» می ترسم که نکند گرفتار وهمیاتم و این عشقبازی درونی کوهی است از نفسانیات که فرو می ریزد. چگونه از تردید حقیقت و مجاز رها شوم و بدانم که توسلاتی که به حضرات معصومین علیهم السلام دارم و حضور کریمانه شان را در این الطاف می بینم و عشقبازی با حضرت حق را از ایشان الگو و درس می گیرم واقعی است یا ساخته های نفس چموش و شیطان لعین؟ سوال دوم: چگونه درونم بیرونم را یکی کند و راحت شوم از ریای معکوسی که می ترسم از اینکه پرده درافتد و خلق با خبر از غوغای پر شور درونم شوند گاهی با تمام وجود می خواهم فریاد بزنم و به همه نشان بدهم مثلا در این لبخند زیبای فرزندم، خداوند عز و جل چگونه عشقش را به من هدیه کرده یا در این نهیب غریبه ای با من چگونه خداوند رب العالمینی خود را دارد به من نشان می دهد و... اما سکوت می کنم و تمام فریادم قطرات اشکی می شود که عاشقانه در لذت با رب جاری می شود که آن هم هدیه اوست. ترسم از برملا کردن این حالات و زبان گشودن به حقیقتی که در درون با من راز می گوید، مرا به خلوت هدایت می کند و از طرفی، انجام تکلیف، مرا به حضور پر رنگ در اجتماع مخصوصا در این برهه که زمان جهاد تبیین است و شغلم به شدت مرتبط با این امر است می خواند البته در این حضور اجتماعی زبانم مثل دیگران به عادت گفتارهای روزمره می چرخد و ناسازگاری اش گوش خودم را می خراشد چون جمع ها را محرم این حرفها نمی دانم و آنها این حرفها را انگار نا آشنا می دانند چگونه جمع کنم؟ و از این دوگانگی آزاد شوم تا تمام شود. آن چیزی که مرا هنوز به چشمم می آورد و نکند اشتباهی بزرگ در همه اینهاست؟ لطفا راهنمایی بفرمایید

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اجازه بدهید در ابتدا این غزل خوب مولوی در دیوان شمس تبریزی را با شما در میان بگذارم که می فرماید:

بهر آرام دلم نام دل آرام بگو

تن مزن ای پسر خوش دم خوش کام بگو

پرده من مَدَران و در احسان بگشا	شیشه دل مشکن قصة آن جام بگو
گر در لطف ببستی در امید مبند	به سر بام بر آی و به لب بام بگو
چون که رضوان بهشتی تو صلایی برده	چون که پیغمبر عشقی حِلّه پیغام بده
سخن رنج مگو، جز سخن گنج مگو	صفت راه مگوی و ز سرانجام بگو
آه زندانی این دام بسی بشنیدیم	حال مرغی که رهیده است از این دام بگو
شرح آن بحر که واگشته همه جانها اوست	که برون است ز ایام ز اعوان بگو
وگر از عام بترسی که سخن فاش کنی	سخن خاص نهان در سخن عام بگو
ور از آن نیز بترسی هله چون مرغ چمن	دمبدم زمزمه بی الف و لام بگو
همچو اندیشه که دانی تو و دانای ضمیر	سخنی زان لب شیرین ز سرانجام بگو
نکته روح‌فزا از دهن دوست بیار	نامه خوش‌خبر از عالم اسرار بگو

و منظور عرضم بیشتر این بیت بود که می‌فرماید:

وگر از عام بترسی که سخن فاش کنی      سخن خاص نهان در سخن عام بگو

این‌جا است که فکر می‌کنم اگر با نور قرآن و روایات مأنوس شوید، جانتان در ارائه حقیقت با آرامش کامل سخن خودش را به میان می‌آورد. در مورد نکته آخر که فرموده‌اید به نظر بنده این دوگانگی و ریا به حساب نمی‌آید. آری! باید آمادگی افراد را در نظر گرفت و عقل آن‌ها را مخاطب قرار داد و نه احساسات آن‌ها را. مگر رسول خدا «صلوات‌الله‌علیه‌وآله» نفرمودند: «أنا معاشر الانبياء كلم الناس على قدر عقولهم» ما پیامبران در حدّ عقل مردم با مردم سخن می‌گوییم. موفق باشید